

«سوسیالیزم ابلهانه» چپ «ضدامپریالیست»

ویلیام رابینسون

سوسیالیست آلمانی آگوست بیل میگفت که یهودی‌ستیزی «سوسیالیزم ابلهان» است چرا که یهودستیزان تنها وقتی استثمار سرمایه‌دارانه را به رسمیت می‌شناسند که استثمارگر یهودی باشد در غیر اینصورت چشمان خود را به استثمار که عامل آن اقشار دیگر باشد می‌بندند. پس از یک قرن این سوسیالیزم ابلهانه دوباره احیاء شده است. اینبار توسط چپی که خود را «ضدامپریالیست» میداند و استثمار و ستم سرمایه‌دارانه را تنها وقتی که از جانب ایالات متحده و قدرتهای غربی و حکومت‌هایی که اینها حامی آن هستند اعمال شده باشد محکوم میکند اما نه تنها چشم خود را بر دولتهای سرکوبگر و اقتدارگرا و دیکتاتوری که مورد خصم واشنگتن هستند می‌بندد بلکه از آنان حمایت نیز میکند. در این نوشته درباره چین و نیکاراگوئا و بریکس و چندقطبی‌گرایی صحبت میکنم چرا که این موارد بخوبی منطقی پیچیده و واپس‌گرایی این چپ «ضدامپریالیست» را آشکار میکنند.

امروز آنچه سیاست‌های استثمار سرمایه‌دارانه و کنترل اجتماعی را در سرتاسر دنیا تعیین میکند اساساً ناشی از تضاد میان اقتصاد در هم ادغام شده جهانی از یک طرف و نظام سلطه سیاسی مبتنی بر چارچوب دولت-ملت است. از یک طرف جهانی شدن اقتصاد و در هم ادغام شدن فراملی سرمایه‌ها سرمایه‌داری جهانی را به تمرکز جهانی سوق داده است و از طرف دیگر چندپارگی سیاسی نظام سلطه نیروی بازدارنده قدرتمندی در خلاف جهت قبلی ایجاد کرده است. حاصل این تقابل تشدید تنازعات ژئوپولیتیکی است. میان وحدت اقتصادی سرمایه جهانی از یک طرف و رقابت سیاسی میان گروه‌های حاکمی که باید به دنبال مشروعیت و حفظ نظام اجتماعی کشورهای خود در مواجهه با بحران فزاینده سرمایه‌داری جهانی باشند، شکافی ایجاد شده است که عمیق و عمیقتر میشود. چنین وضعیتی صحنه را برای ظهور متاخر «سوسیالیزم ابلهان» آماده کرده است.

چین و توسعه سرمایه‌دارانه

سرمایه‌داری با ویژگیهای چینی به معنی ظهور سرمایه‌داران فراملی قدرتمند چینی است که با نخبگان حزبی-دولتی ادغام شده‌اند. این نخبگان به بازتولید سرمایه و اقشار متوسط پرمصرف وابسته بوده و نیروی خود را از موج ویرانگر انباشت بدوی در مناطق روستایی و استثمار صدها میلیون کارگر چینی میگیرند. چین امروز یکی از نابرابرترین کشورهای جهان است. اعتصاب و اتحادیه‌های مستقل در این کشور غیرقانونی است و حزب کمونیست چین مدتهاست که هرگونه صحبت از مبارزه طبقاتی و قدرت کارگری را کنار گذاشته است. امروز با تشدید مبارزات کارگری سرکوب دولتی هم شدت گرفته است. این درست است که توسعه سرمایه‌دارانه میلیونها نفر را در این کشور از فقر مطلق بیرون کشید و صنعتی شدن سریع، رشد تکنولوژیک و زیرساخت‌های پیشرفته را برای آن به ارمغان آورد. اما این نیز به همان اندازه درست است که کشورهای اصلی آمریکای شمالی و اروپای غربی هم همین دستاوردها را در دوره‌های رشد شتابان سرمایه‌دارانه خود از اواخر قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم تجربه کردند. با این حال چپ هرگز توسعه سرمایه‌دارانه غرب را به عنوان پیروزی طبقه کارگر ندید و پیوند میان توسعه سرمایه‌دارانه و قانون

انباشت مرکب و ناموزون نظام سرمایه‌داری جهانی را از نظر دور نداشت. چین اکنون دارد این عقب ماندن از قافله سرمایه‌داری را جبران میکند!

مدل سرمایه‌داری چینی مجموعه‌ای است از شرکتهای دولتی-خصوصی که در آن سهم سرمایه خصوصی سه پنجم¹ تولید و چهار پنجم مشاغل شهری است. چین مسیر نولیبرالی ادغام فراملی سرمایه‌دارانه را دنبال نکرد. دولت در مدل چینی نقش مهمی در نظام مالی، در تنظیم سرمایه خصوصی، در مخارج عمومی عمده و بویژه در زیرساختها و برنامه‌ریزی ایفا میکند. این مدل رشد سرمایه‌داری ممکن است از نوع نولیبرالی غربی آن متفاوت باشد اما همچنان تابع قوانین انباشت سرمایه است. چین پس از گشایش اقتصادی به سرمایه‌داری جهانی در دهه ۱۹۸۰ بدل شد به بازاری برای شرکتهای فراملی و محلی برای جذب سرمایه‌های مازاد انباشته شده که میتوانستند از نیروی کار ارزان فراوانی که توسط دولت سرکوبگر همه جا ناظری کنترل میشد بهره‌مند شوند. اما از آغاز قرن جدید فشارها برای یافتن مجراهایی در خارج برای سرمایه انباشته شده چین در سالهای رشد شتابان سرمایه‌داری آغاز شد.

از آن پس تداوم توسعه سرمایه‌دارانه به صدور سرمایه به خارج وابسته شد. در دو دهه نخست قرن بیست و یکم چین با جهشی در رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای جنوب و شمال جهانی گوی سبقت را از کشورهای دیگر ربود، ادغام سرمایه‌های فراملی را تعمیق و سرمایه‌داری شدن کشورهایی که در آن سرمایه‌گذاری کرد را تسریع نمود. بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین ده برابر شد. این رشد بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۳ به ۱۳،۷ برابر رسید². بعبارت دیگر از ۴۵ میلیارد دلار به ۶۱۳ میلیارد دلار افزایش یافت. چین در سال ۲۰۱۵ سومین سرمایه‌گذار خارجی در دنیا بود³. نسبت سرمایه‌گذاری خارجی این کشور از سرمایه‌گذاریهای خارجی دیگر کشورها در چین فراتر رفت و به این ترتیب این کشور را بدل به یک بستانکار خالص کرد. چه اتفاقی می‌افتد وقتی این سرمایه‌های خارجی چین در کشورهای جهان سوم سابق سرمایه‌گذاری میشوند؟

آواره‌سازی و استخراج تبدیل میشود به «همکاری جنوب-جنوب»

در سالهای اخیر اهالی بومی استان آپوریماک در ارتفاعات پرو مبارزات خونینی را علیه معدن مس لاس بامباس به راه انداخته‌اند⁴. این معدن که یکی از بزرگترین معادن جهان است و فعالیتهای آن تا به امروز تعداد زیادی کشته و مجروح بر جای گذاشته است در تملک چینی‌ها است و توسط آنها اداره میشود. دولت پرو رسماً به شرکتهای مالک معادن خدمات پلیسی می‌فرشود. این به شرکت چینی ام.ام.جی. (MMG) این امکان را داده که تا برای پیشرفت کار استخراج مس با توسل به خشونت از نیروی پلیس دولت پرو استفاده کند. در حالی «ضدامپریالیستها» این فعالیت معدنی مشترک چین و پرو را بعنوان «همکاری جنوب-جنوب» و «مدرنیزاسیون پساغربی» تبلیغ میکنند ناظران هشیار بلافاصله در آن ساختار کلاسیک امپریالیستی استخراج معادن را تشخیص میدهند: جایی که سرمایه فراملی با حمایت سیاسی و نظامی دولت محلی که وظیفه دارد هر گونه مقاومت در برابر استخراج و خشونت را سرکوب کند، اهالی بومی را آواره کرده و منابع آنها را تصاحب میکند.

¹ <https://www.nytimes.com/2022/01/16/business/economy/china-economy.html>

² <https://www.wri.org/insights/chinas-overseas-investments-explained-10-graphics>

³ https://www.bbva.com/wp-content/uploads/2015/06/15_17_Working-Paper_ODI.pdf

⁴ <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/14747731.2023.2179813>

در سراسر آمریکای جنوبی شاهد الگوی مشابهی هستیم. بانکهای چینی بیش از ۱۳۷ میلیارد دلار برای تامین مالی پروژه‌های زیرساختی، انرژی و معدن اعتبار داده‌اند. اخیراً ائتلافی از گروه‌های محیط‌زیستی و حقوق‌بشری ۲۶ پروژه از پروژه‌هایی که توسط سرمایه‌های چینی در آرژانتین و بولیوی و برزیل و شیلی و کلمبیا و اکوادور و مکزیک و پرو و ونزوئلا تامین مالی شده‌اند را مورد تحقیق قرار داده است. یافته‌های این تحقیق حاکی از آن است که در هر کجا که سرمایه‌های چینی در بخش معادن و پروژه‌های عمرانی بزرگ سرمایه‌گذاری شده است نقض گسترده حقوق بشر، آواره کردن ساکنان بومی این مناطق، تخریب محیط زیست و درگیریهای خشونت‌آمیز نیز مشاهده شده است. مدافعان وام‌های چینی ادعا میکنند که این وام‌ها با وام‌های غربی متفاوتند چرا که شروط وام‌دهندگان غربی را تحمیل نمیکنند. این ادعا کاملاً درست نیست.^۵ اما حتی اگر چنین بود، برای کارگران و دهقانان و جوامع بومی که در برابر استثمار و سرکوب و تخریب محیط زیست توسط سرمایه چینی با همدستی سرمایه‌گذاران فراملیتی از جاهای دیگر مقاومت میکنند چه تفاوتی می‌کند؟

مسئله این نیست که سرمایه چینی از سرمایه‌هایی که از جاهای دیگر می‌آید بهتر است یا بدتر. سرمایه سرمایه است، فارغ از هویت ملی و قومی حاملان آن. با این حال، وقتی یک دولت سرمایه‌داری غربی با یک دولت سرمایه‌داری در کشورهای جنوب برای تحمیل پروژه‌های عظیم به جوامع محلی و یا تسهیل غارتگری شرکتهای فراملی در بخشهای معدن و صنایع همکاری میکند این امر به عنوان استثمار امپریالیستی با همدستی طبقات حاکم محکوم میشود. اما وقتی دو دولت سرمایه‌داری از کشورهای جنوب برای همان پروژه‌های عظیم و تسهیل فعالیت استثمارگری شرکتهای بزرگ همکاری میکنند، «ضدامپریالیستها» آنرا بعنوان «همکاری مترقی و ضدامپریالیستی جنوب-جنوب» و به ارمغان آورنده «توسعه» ستایش میکنند.

موسساتی مانند تریکانتینانتال (Tricontinental) به ریاست ویجای پراشاد در تجمید نقش چین در جهان سوم سابق همچون نقشی «متقابلاً مفید»، «حامی توسعه» و «برد-برد» کوتاهی نمیکنند.^۶ آیا واقعاً باید باور کنیم که سرمایه‌گذاران چینی که دارند مناطق آزاد صادرات (export-processing zones) را گسترش میدهند و مناطق تولید صنعتی کاربر (labor-intensive industrial production) را از چین به کشورهایی با دستمزد پایینتر مثل اتیوپی و ویتنام و جاهای دیگر منتقل میکنند، هدفشان نه کسب سود بلکه «کمک به توسعه این کشورها» است؟ این از همان دست توجیهات بانک جهانی نیست؟ موسسه تریکانتینانتال با تکرار حرفهای نخبگان حزبی-دولتی چین تا جایی پیش میرود که بگوید^۷ «ظهور مسالمت‌آمیز سوسیالیسم با ویژگیهای چینی» آلترناتیوی برای امپریالیزم غربی است. البته که این طور است! اما نه آلترناتیوی برای سلب مالکیت و استثمار سرمایه‌دارانه. توسعه سرمایه‌دارانه فرایندی فراطبقاتی نیست. بلکه بنا به تعریف پروژه طبقاتی بورژوازی است. توسعه سرمایه‌دارانه، چه از غرب چه از شرق، هدفش گستردن مرزهای انباشت سرمایه است.

^۵ <https://www.fdiintelligence.com/content/feature/chinas-growing-footprint-in-latin-america-82014>

^۶ <https://www.blackagendareport.com/china-and-us-relations-latin-america>

^۷ https://thetricontinental.org/wp-content/uploads/2023/03/20230308_Eight-Contraditions_EN_Web.pdf

سوءاستفاده از حق حاکمیت و همبستگی

چپ «ضدامپریالیست» به حق تبلیغات سیاسی (پروپاگاندا)ی غرب را افشا میکند اما نه تنها تبلیغات سیاسی جهان غیر غربی را افشا نمیکند بلکه اصلاً چنین چیزی را قبول ندارد، یا از آن بدتر تبدیل میشود به بلندگوی آن. نیکاراگوئا نمونه‌ای آموزنده از این مورد است.⁸ رژیم اورتگا نشان داده است که در استفاده از زبان رادیکال و لفاظی ضدامپریالیستی با هدف به دست آوردن حمایت نامشروط بخشی از چپ بین‌المللی تبحر دارد. اورتگا در سال ۲۰۰۷ پس از توافقی با الیگارشی راست سنتی کشور، همان اعضاء سابق ضدانقلاب مسلح، و سلسله مراتب محافظه‌کار کلیسای کاتولیک و فرقه‌های انجیلی به قدرت بازگشت. وی با قول احترام مطلق به مالکیت خصوصی و آزادی نامحدود سرمایه تا سال ۲۰۱۸ همراه با طبقه سرمایه‌دار به حکومت پرداخت و در این مدت معافیت‌های مالیاتی دست و دل بازانه ۱۰ ساله‌ای برای سرمایه‌های فراملی وضع کرد، مقررات‌زدایی نمود، برای خارج شدن سود سرمایه‌ها از کشور هیچ مانعی قائل نشد و علاوه بر آن دست به سرکوب کارگران اعتصابی زد. هم‌اکنون ۹۶ درصد اموال کشور در دست بخش خصوصی است. دیکتاتوری حاکم بر کشور تمام صداهای مخالف را سرکوب کرده و از سال ۲۰۱۸ بیش از ۳۵۰۰ انجمن جامعه مدنی را تعطیل کرده است – در کشوری که پادمان نرود جمعیت آن به ۶ میلیون نفر هم نمیرسد – چرا که هر گونه حیات مدنی خارج از نظارت خود را تهدیدی برای بقاء خود میدانند.

ممکن است خیلی از ناظران مترقی به خاطر حمایت شایسته‌ای که انقلاب ساندینیستی بین سالهای ۱۹۷۹-۱۹۹۰ در سرتاسر جهان جلب کرد و بخاطر مداخله وحشیانه ایالات متحده در این کشور از چنین موضعی دچار آشتفگی شوند. در پاسخ باید گفت که انقلاب ساندینیستی در سال ۱۹۹۰ مُرد و آنچه در سال ۲۰۰۷ تحت حکومت اورتگا بر سر کار آمد هیچ ربطی به انقلاب نداشت. با وجود این چپ «ضدامپریالیست» در واکنش به ادعاهایی در مورد کوشش‌های ایالات متحده برای بی‌ثبات کردن رژیم و بنام «حق حاکمیت» (sovereignty) دیکتاتوری رژیم را به گرمی پذیرفته است. علیرغم لفاظی‌های جنگ‌طلبانه واشنگتن، شواهد درستی چنین ادعاهایی را اثبات نمیکند. نیکاراگوئا با تحریم‌های تجاری و سرمایه‌گذاری مواجه نیست. شریک تجاری اصلی این کشور ایالات متحده است – تجارت دو جانبه این دو کشور در سال ۲۰۲۲ از ۸،۳ میلیارد دلار فراتر رفت⁹ – و سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملیتی در نیکاراگوئا ادامه دارد. علاوه بر این، بانک مرکزی نیکاراگوئا از وام‌های مختلفی از کشورها و موسسات بین‌المللی مختلف بهره‌مند است. هیچ مداخله نظامی یا شبه‌نظامی‌ای از جانب ایالات متحده در کار نیست. علیرغم همه این واقعیت‌ها موسسه آمریکایی کد پینک (Code Pink) همچنان رژیم اورتگا را «حکومتی سوسیالیستی» مینامد تحت «تحریم‌های ویرانگر» و هدف «کودتاهای خشونت‌بار»¹⁰.

البته واشنگتن کارزارهای بی‌ثبات کننده تمام عیاری را به راه می‌اندازد، اما نه علیه اورتگا بلکه علیه ایران و ونزوئلا و دیگر کشورها. چنین جنایاتی مبیایست توسط هر چپی که براننده این نام باشد به شدت محکوم شود. اما چنین چیزی نباید چپ را با ادعای اینکه در برابر ادعاهای امپراتورانه ایالات متحده در سراسر جهان مقاومت میکند از تعهدش به انترناسیونالیزم و همبستگی بین‌المللی با ستمدیدگان فارغ کند. چپ «ضدامپریالیست» اما خلاف این را میگوید. به این گفته کیتلین جانستون روزنامه‌نگار توجه کنید: «شما نمیتوانید صدای معترضان در کشورهایی باشید

⁸ <https://againstthecurrent.org/atc221/nicaragua-daniel-ortega-the-ghost-of-louis-bonaparte/>

⁹ <https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c2190.html>

¹⁰ https://www.codepink.org/renacer_alert

که هدف تهاجم امپراتوری اند بدون آنکه کمپینهای تبلیغاتی (پروپاگاندا) امپراتوری را در باره آن اعتراضات تسهیل کنید. در رابطه با این واقعیت شما یا مسئولانه عمل میکنید یا غیرمسئولانه». به همین سادگی! یعنی پرولتاریای فقط برخی کشورها متحد شوید!

«ضدامپریالیستها» به مفهوم حق حاکمیت رجوع میکنند، اما نه حاکمیت مردم یا طبقات کارگر بلکه حق حاکمیت طبقات حاکم کشورهایی که اینها از آن دفاع میکنند. مبارزات ضداستعماری و ضدامپریالیستی قرن بیستم در مواجهه با مداخلات قدرتهای امپریالیستی از حق حاکمیت ملی - و نه دولتی - دفاع میکرد. دولتهای سرمایه‌داری از این مفهوم همچون «حق» استثمار و سرکوب در داخل مرزهای ملی بدون هر گونه دخالت خارجی استفاده میکنند. ما چپها وقتی نقض حقوق بشر توسط رژیمهای پروغرب را محکوم میکنیم از «نقض حاکمیت ملی» ابایی نداریم، به همین ترتیب نباید از «نقض حاکمیت ملی» در دفاع از حقوق بشر در رژیمهایی که مورد علاقه واشنگتن نیستند ابایی داشته باشیم.

انترناسیونالیسم پرولتری از طبقات کارگر و طبقات تحت ستم یک کشور میخواهد که همبستگی خود را نه تا دولتها بلکه تا مبارزات طبقات کارگر و طبقات تحت ستم دیگر کشورها بگسترند. دولتها فقط و فقط تا حدی مستحق حمایت چپ هستند که مبارزات رهایی بخش توده‌ها و طبقات کارگر را به پیش برند. یعنی تا آنجا که سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند یا مجبور به اتخاذ آن می‌شوند که در خدمت منافع این طبقات است. «ضدامپریالیستها» مقولاتی مثل دولت و ملت و کشور و مردم را مخلوط میکنند، عموماً فاقد هر گونه درک نظری از این مقولات هستند و جهتگیری پوپولیستی را بجای سیاست طبقاتی مینشانند. ما چپها تجاوز به عراق و اشغال آن کشور توسط ایالات متحده را محکوم کردیم. ما این کار را نه به این خاطر که مدافع رژیم صدام حسین بودیم - فقط یک احمق میتواند مدافع چنان رژیمی باشد - بلکه در همبستگی با مردم عراق انجام دادیم، چرا که پروژه‌ای که امپراتوری برای خاورمیانه در نظر داشت مساوی بود با تهاجم به تهیدستان و ستمدیدگان این منطقه.

بریکس: جایگزین کردن تضاد سرمایه-کار با تضاد شمال-جنوب

ذوق‌زدگی «ضدامپریالیستها» از بریکس¹¹ به این خاطر است که آنرا پروژه‌ای از جنوب جهانی میدانند که سرمایه‌داری جهانی را به چالش کشیده، و علاوه بر این آنرا گزینه‌ای مترقی و حتی ضدامپریالیستی برای بشریت میدانند. آنها تنها با تقلیل سرمایه‌داری و امپریالیسم به برتری طلبی غرب در نظام بین‌المللی قادر به اظهار چنین ادعایی هستند. در اوج دوران استعمار و پس از آن، طبقات حاکم کشورهای مستعمره در بهترین حالت ضدامپریالیست بودند نه ضد سرمایه‌داری. ناسیونالیسم آنان تحت عنوان وحدت منافع شهروندان یک کشور طبقه را محو کرد. این ناسیونالیسم تا وقتی که تمام اعضای کشور مورد نظر تحت سلطه استعماری و نظام کاستی تحمیل شده توسط آن و سرکوب سرمایه‌های بومی بودند جنبه‌ای مترقی و حتی گاهی رادیکال داشت. شور و اشتیاق امروز «ضدامپریالیستها» برای بریکس، کسانی مثل پراشاد که آنرا «پروژه احیاء شده جهان سوم» مینامند، چیزی نیست جز نوستالژی تاریخ گذشته‌ای برای آن مقطع ضداستعماری میانه قرن بیستم؛ نوستالژی‌ای که تضادهای طبقاتی درونی این کشورها و همچنین موقعیت آنها در روابط طبقاتی فراملی که در آن قرار دارند را میپوشاند. دنومونه برای نشان دادن اینکه این طرز تفکر تا چه اندازه دور از واقعیات قرن ۲۱ است کافی خواهد بود.

¹¹ <https://www.theguardian.com/commentisfree/2013/apr/02/brics-challenge-western-supremacy>

چند سال پیش فرصتی دست داد تا در مانیل با گروهی از فعالان انقلابی فیلیپین ملاقات کنم. یکی از زنان حاضر که اصلتا اهل هند بود به سخنان من درباره ظهور طبقه سرمایه‌دار فراملی که گروه‌های قدرتمندی از کشورهای جهان سوم سابق را در خود جای داده اعتراض کرد. گفت که در هند «ما علیه امپریالیزم و برای رهایی ملی مبارزه میکنیم». از او پرسیدم منظورش از این حرف چیست؟ در پاسخ گفت که سرمایه‌داران کشورهای مرکز کارگران هندی را استثمار کرده و ارزش افزوده حاصله را به کشورهای امپریالیستی میفرستند، درست مطابق با تحلیل لنین از امپریالیزم. کاملاً بر حسب تصادف درست در همان هفته سخنرانی من مجموعه صنعتی هندی به نام تاتا گروپ (Tata Group) که در بیش از ۱۰۰ کشور در ۶ قاره فعالیت میکند مجموعه‌ای از شرکتهای برجسته ارباب استعمارگر سابق، یعنی بریتانیا را خریداری کرد، از جمله لند رور (Land Rover)، جگوار (Jaguar)، تتلی تی (Tetley Tea)، بریتیش استیل (British Steel) و سوپر مارکتهای تسکو (Tesco supermarkets) و به این ترتیب تاتا با این کار بدل شد به بزرگترین کارفرما در بریتانیا. به عبارت دیگر سرمایه‌داران ساکن هند به بزرگترین استثمارگران کارگران بریتانیا تبدیل شدند. بر اساس منطق منسوخ شده زن معترض، انگلستان اکنون قربانی امپریالیزم هند بود!

رئیس‌جمهور برزیل لولا، دو بار، بار اول مدت کوتاهی پس از اولین تحلیف در سال ۲۰۰۳ و سپس در سال ۲۰۱۰ در دوره دوم ریاست جمهوری خود با یک هواپیمای دولتی به همراه مدیران اجرایی شرکتهای برزیل عازم آفریقا شد. لولا و مدیران همراه او با شعار «همکاری جنوب - جنوب» تلاش کردند تا رهبران موزامبیک و دیگر کشورها را قانع کنند تا اجازه دهند شرکت معدنی فراملیتی واله (Vale) که در برزیل مستقر است، شرکتی که در شش قاره فعالیت دارد، در این کشورها سرمایه‌گذاری کند. مشخص نیست خصلت ضدامپریالیستی و یا ضد سرمایه‌داری سفرهای تجاری لولا به آفریقا و بطور کلی «برنامه جنوب - جنوب» کجاست؟ مشخص نیست چرا چپ باید از گسترش سرمایه‌های برزیلی به آفریقا، یا سرمایه‌چینی به آمریکای لاتین، یا سرمایه‌روسی به آسیای مرکزی و یا سرمایه‌هندی به انگلستان به وجد بیاید؟

میتوان از سیاستهای بازتوزیعی (خفیف) در داخل و سیاست خارجی پویای حکومتهایی مثل لولا حمایت کرد. همه دولت‌های سرمایه‌داری یکی نیستند و این که چه کسی در حکومت است خیلی مهم است. اما یک حکومت «مترقی» حکومتی سوسیالیستی و ضرورتاً حکومتی ضدامپریالیستی نیست. برای کسی که کوتاه‌بین است گسترش سرمایه‌های چینی و هندی و برزیلی نوعی رهایی از امپریالیزم است. درباره این ادعای عجیب¹² موسسه تحقیقات اقتصاد ژئوپلیتیک مستقر در کانادا و گروه بین‌المللی مانیفست که این موسسه حامی آن است چه باید گفت؟ اگر برای اینها تعهد ایدئولوژیک بر واقعیات ارجح نبود ادعا نمیکردند که بریکس از جمله «نمونه‌های شناخته‌شده موفقیت» در ترویج «توسعه و صنعتی‌شدن ملی مستقل و برابری طلبانه برای شکستن زنجیرهای امپریالیزم است».

اگر بریکس جایگزینی برای سرمایه‌داری جهانی و سلطه سرمایه‌فراملی نباشد دستکم علامتی است که حرکت به سوی یک نظام بین‌دولتی (inter-state system) چندقطبی‌تر و متعادلتر را در نظم سرمایه‌دارانه جهانی نشان میدهد. اما این نظام بین‌دولتی همچنان بخشی از نظام وحشی و استثمارگر سرمایه‌داری جهانی است که در آن سرمایه‌داران دولتها و سرمایه‌داران بریکس همانقدر به مهار و استثمار طبقات توده‌های کارگر جهانی متعهدند که همتایانشان در کشورهای شمال جهانی. با گسترش تعداد اعضای بریکس، نامزدهای عضویت به این بلوک در سال

¹² <https://internationalmanifesto.org/wp-content/uploads/2021/08/through-pluripolarity-to-socialism-a-manifesto-final.pdf>

۲۰۲۳ عبارتند از کشورهای فوق العاده «مستقل و برابری طلبی» همچون عربستان سعودی و مصر و بحرین و افغانستان و نیجریه و قزاقستان که با «زنجیرهای امپریالیزم» در مبارزه‌اند!

چندقطبیتی: آلباتروس جدید

تهاجم روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ و واکنش شدید سیاسی و نظامی و اقتصادی غرب به آن نشانه‌ای بود از تیر خلاصی که به نظام بین‌دولتی رو به زوالی که از بعد از جنگ جهانی دوم به این طرف برقرار بود زده شد. سرمایه‌داری جهانی که روز به روز بیشتر در هم ادغام شده است دیگر با نظم سیاسی بین‌المللی و نظام مالی بین‌المللی که صرفاً در کنترل ایالات متحده و غرب باشد و با نظام اقتصادی جهانی صرفاً متکی بر دلار سازگاری ندارد. ما در آغاز تغییر شدید پیکربندی صفبندیهای ژئوپلیتیک جهانی همراه با تشدید تلاطم اقتصادی و هرج و مرج سیاسی هستیم. با این حال بحران هژمونی در نظم بین‌المللی در همین اقتصاد واحد و در هم ادغام شده رخ می‌دهد. پلورالیزم سرمایه‌دارانه در حال ظهور ممکن است فضای بیشتری را برای مبارزات توده‌ها در سراسر دنیا ایجاد کند اما یک جهان سیاسی چندقطبی به این معنی نیست که قطبهای در حال ظهور سرمایه‌داری جهانی از مراکز بیشتر مستقر کمتر استثمارگر و یا کمتر سرکوبگرند.

برعکس، غرب، قدرت کهنه مستقر، و مراکز نوظهور در این دنیای چند قطبی همگی به سرعت دارند حول روایتیهای مشابه «قدرتهای بزرگ» به هم نزدیک میشوند، روایتیهای ملی غالباً خشن – و معمولاً قومی – و نوستالژی برای «تمدن باشکوهی» که باید بار دیگر احیاء شود. روایتیهای اشیپنگلری¹³ بسته به تاریخ و فرهنگ هر منطقه‌ای از هر کشور به کشور دیگر متفاوت است. روایت ملیگرای چینی اطاعت کنفوسیوسی از اقتدار را با برتری قومی هان و راهپیمایی طولانی جدیدی برای احیاء جایگاه قدرتمند از دست رفته ترکیب کرده است. برای پوتین این روایت به دوران باشکوه امپراتوری «روسیه بزرگ» در اوراسیا اشاره دارد و مبتنی است بر محافظه‌کاری مردسالارانه افراطی که پوتین آنرا «ارزشهای معنوی و اخلاقی سنتی» مینامد که تجسم «برتری جوهر معنوی ملت روسیه بر غرب در حال زوال» است. در ایالات متحده این روایت مبتنی است بر لفاظی به شدت امپراتور مابانه باقی مانده از دوران سپری شده سلطه آمریکا پس از جنگ دوم (Pax Americana)، روایتی که با «استثنائگرایی آمریکایی» (U.S. exceptionalism) و هیاهوی قلدرانه برای «دموکراسی و آزادی» توجیه شده و همیشه بر برتری طلبی سفیدپوستان تکیه داشته است؛ گرایشی که هم اکنون در قالب جنبش فاشیستی نوظهوری به نام «تئوری جایگزینی» خود را نشان میدهد. به اینها میتوان پانترکیزم، ناسیونالیزم هندو و دیگر ایدئولوژیهای شبه فاشیستی در جهان چندقطبی در حال ظهور اضافه کنیم. بعبارت دیگر:

Make America Great Again! Make China Great Again! Make Russia Great Again!

میتوان ایالات متحده را خطرناکترین عنصر در میان کارتل‌های رقیب دولتهای جنایتکار دانست. ما باید واشنگتن را به خاطر به راه انداختن جنگ سردی جدید و تشویق روسیه به تهاجم به اوکراین بوسیله سیاست تهاجمی گسترش ناتو محکوم کنیم. چپ «ضدامپریالیست» اصرار دارد که تنها یک دشمن وجود دارد و آن عبارت است از بلوک ایالات متحده و متحدانش. این نسخه مانوی روایت «غرب و بقیه» است. این روایت متافیزیکی جنگ ستارگانی در ستایش

¹³ اشاره به تاریخنگار آلمانی اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم استوالد اشیپنگل و اثرش «زوال غرب» که در آن میگوید همه تمدنها از یک مسیر دَورانی قابل پیش بینی رشد و زوال عبور میکنند - مترجم.

مبارزه با امپراتوری شیطان واحد نتیجه‌اش توجیه اشغال اوکراین توسط روسیه بوده است. و درست مثل جنگ ستارگان تشخیص هذیانهای خیالی جهانی خیالی از هذیانهای چپ «ضدامپریالیستی» دشوار میشود.

ترجمه ج.ص - شهریور ۱۴۰۲

ویلیام آی. رابینسون استاد جامعه‌شناسی، مطالعات جهانی و مطالعات آمریکای لاتین در دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا است. از وی آثاری درباره سرمایه‌داری جهانی، سیاست جهانی، تئوری اجتماعی، و آمریکای لاتین منتشر شده است. از جمله آثار اخیر وی میتوان به کتابهای زیر اشاره کرد:

Global Civil War: Capitalism Post-Pandemic (2022)

The Global Police State (2020)

Into the Tempest: Essays on the New Global Capitalism (2018)